



...آنکه نمی‌جنگد پیشاپیش شکست خورده است.

مروری بر فیلم «در نبرد»

مجتبی ناصری

هارون فاروکی فیلم‌ساز و نظریه‌پرداز آلمانی در ویدئو-چیدمان خروج کارگران از کارخانه در ۱۱ دهه (۲۰۰۶) به رابطه‌ی مسئله‌دار سینما و کار می‌پردازد و در شرح آن می‌نویسد: «کار کردن ستاره سینما در کارخانه تداعی‌کننده‌ی داستان‌های پریان است که در آن شاهزاده خانم قصه پیش از رسیدن به جایگاهی که در شأن اوست مجبور است مدتی کار کند. کارخانه‌ها و به طور کلی موضوع کار و کارگری در حاشیه‌ی تاریخ سینما قرار دارند».

به نظر می‌رسد حاد شدن بحران‌های سرمایه‌داری و تضعیف وضعیت طبقه‌ی کارگر در سراسر دنیا موجب شده فیلم‌سازان بیشتری به این مهمترین جنبه زندگی بشر امروزی روی بیاورند. دو فیلم اثرگذار قانون بازار (عیار انسان) (۲۰۱۵) و در نبرد (۲۰۱۸) از کارگردان معاصر فرانسوی استفان بریزه نمونه‌هایی هستند که مسئله‌ی کار در نظام سرمایه‌داری معاصر به خالص‌ترین شکل ممکن در آنها بیان شده است. اگرچه وجوه دیگر زندگی از قبیل ویژگی‌های روانی، روابط خانوادگی و دوستانه با ظرافت و ایجاز تمام در این دو فیلم حضور دارند، همگی حول مسئله‌ی کار مجال بروز می‌یابند. ماجرای هر دو فیلم در فرانسه امروز می‌گذرد، کشوری به اصطلاح پیشرفته و دموکراتیک که کارخانه‌هایش یکی پس از دیگری به دنبال نیروی کار ارزان‌تر از آنجا کوچ می‌کنند و کارگزارانش در فضایی که تشکل‌های کارگری به شدت تضعیف شده مجبورند کار مبارزه را از ابتدا آغاز کنند.

در عیار انسان با کارگری به نام تی ری رو به رو هستیم که همان ابتدای فیلم ناامیدی خود را نسبت به تلاش همکاران سابقش بیان می کند و جمع آنها را ترک می کند چون آنها همچنان امیدوارند شکایتشان به دادگاه به جایی برسد و کارفرمایی که با وجود سودآور بودن کارخانه آنها را اخراج کرده دوباره استخدامشان کند. شخصیت موقر و کم حرف تی ری (با بازی درخشان ونسان لندون) مسیری تحقیرآمیز و طاقت فرسا برای یافتن شغلی جدید را پشت سر می گذارد و نهایتاً به عنوان نگهبان در یک فروشگاه بزرگ استخدام می شود. مشکلات خانوادگی و مالی او که با ظرافت در فیلم بیان شده اند و بیش از روایت سراسر شان در فیلم، خود را در ژست ها و چهره ی گرفته ی او نمایان می کنند، چنان نفس گیرند که ما هم ممکن است برای لحظه ای از پیدا شدن این شغل جدید احساس آرامش کنیم. با اینحال، شرایط غیرانسانی کار خیلی زود طاقت او را طاق می کند و فیلم با خروج ناگهانی او از محل کارش تمام می شود.



فیلم در نبرد (۲۰۱۸) این بار به مسئله ای مشابه مسئله ی جمع کارگران ابتدای فیلم عیار انسان می پردازد. گروه صنعتی دیمکو آلمان اعلام کرده که قصد دارد بزودی یکی از شعبات کارخانه ی پرن از شرکت های تابعه خود را تعطیل کند، کارخانه ای در شهر آژن با هزار و صد کارگر. کارگران دو سال پیش قراردادی با مدیریت بسته اند مبنی بر اینکه شغلشان دست کم به مدت پنج سال حفظ شود و در عوض همه ی آنها هفته ای پنج ساعت اضافه کاری بدون حقوق و چشم پوشی از هرنوع پاداشی را بپذیرند. به همین دلیل کارگران امیدوارند با شکایت حقوقی و حرکت در چارچوب قوانین موجود جلوی تعطیلی کارخانه را بگیرند.

فیلم با جمله ای از برشت آغاز می شود: «آنکه می جنگد ممکن است شکست بخورد ولی آنکه نمی جنگد پیشاپیش شکست خورده است». شروع فیلم با این جمله و پیش زمینه ای که از فیلم قبلی کارگردان داریم تا حدی مشخص می کند ماجرای فیلم قرار نیست چندان از چارچوب های حقوقی و سیاسی موجود فراتر رود. با این حال دقیقاً با پایبند ماندن به همین عرصه و به سر حد رساندن همه ی ظرفیت های موجود و پذیرفته شده ی حقوقی، اخلاقی و سیاسی است که فیلم نابسندگی مطلق آنها را عیان می کند و نشان می دهد چطور همه ی این قوانین از یک طرف تلاش می کنند شکاف عظیمی را که در هستی اجتماعی انسان هاست پنهان و توجیه کنند و از سوی دیگر دست اندر کار منقاد ساختن سوژه هایی هستند که دوام وضعیت کنونی بدون سرسپردگی آنها ممکن نخواهد شد. بدین ترتیب اگرچه بخش اعظم ماجرا پای میز «مذاکره» بین طرف های مشخص

می‌گذرد، مسئله از نبردی جزئی و خاص بین کارفرما و کارگرانی مشخص فراتر می‌رود و میدان اصلی نبرد رؤیت‌پذیر می‌شود. جنگ، جنگ بین افراد نیست. جنگی است که منطق سرمایه اقتضا کرده و چشم‌اندازها و جناح‌بندی‌های مختلف را رقم زده است.

اختلاف عمیق و درونی این چشم‌اندازها از همان آغاز فیلم در جلسه بین نمایندگان خشمگین کارگران و اعضای هیئت‌مدیره شعبه‌ی آژن کارخانه پرن خود را نشان می‌دهد. مدیریت کارخانه ضمن تکیه بر این ادعا که حاشیه سود شرکت پایین آمده و دیگر توان رقابتی برای ادامه کار را ندارند، مدام تاکید می‌کنند که ناراحتی کارگران را درک می‌کنند ولی آنها نباید تصور کنند که در جبهه‌ی مقابل کارفرمایان قرار دارند چرا که «همه در یک کشتی» به سر می‌برند و حالا باید با صبر و آرامش در مورد این مشکل مشترک «گفتگو» کرد.



فیلم همان ابتدای کار نشان می‌دهد منظور بورژوازی از «گفتگو» چیست: ما همه در عرصه‌ی عمومی مشترک با منافع مشترک به سر می‌بریم، کشتی که همگان بر آن سواریم و غرق شدن این کشتی یعنی غرق شدن همه‌ی ما. پس بیایید بر اساس بدیهیات منطق سرمایه حرف بزنیم تا بپذیریم "وضع" همین است که هست و چاره‌ای جز پذیرش آن و تن دادن به مقتضیات و فلاکت‌هایش نداریم. بورژوازی با تکنیک گفتگو همچون یک روان‌درمانگر حرفه‌ای تلاش می‌کند از ما بخواهد چشمان خود را ببندیم و خود را در کنار طبقات فرادست در عرصه‌ی کشتی تصور کنیم و برخوردار از تمامی مواهب این کشتی. بدین ترتیب تلاش می‌کند کشتی سرمایه‌داری را **علت-ابژه‌ی میل** ما جا بزند: این است منشاء همه‌ی خیرها و این است آنچه شما می‌خواهید! پس تنها راه نجات‌تان کنار آمدن با دستورات و فرامین آن است.

در طرف مقابل اما کارگران به شدت با چنین نگرشی مخالفت می‌کنند. آنها نشان می‌دهند که صحنه نه صحنه «گفتگو» بلکه صحنه‌ی «مذاکره» است. در مذاکره طرفین در صدد تفاهم با طرف مقابل برای رسیدن به خیری مشترک نیستند، بلکه مسئله بر سر اعمال قدرت است، واداشتن دیگری به انجام کاری یا تن دادن‌اش به وضعیت موردنظر طرف برتر. اعمال قدرت نه عمل روی بدن‌ها، بلکه عمل روی «امکان»‌های بدن‌هاست، سوق دادن این یا آن بدن خاص به سمت این یا آن امکان خاص است. هر چند ممکن است برای اعمال

قدرت، خشونت به منزله نیرویی که مستقیماً بر بدن افراد وارد می شود نیز مانند «اقتناع» به منزله ابزار به کار گرفته شود.^۱ به این ترتیب گزینه‌ی اعمال خشونت همواره در کنار گزینه‌های دیگری از قبیل اخراج، بیکاری و قطع رگ معیشتی کارگر در کنار دست نماینده کارفرما روی میز مذاکره هست، نشانه‌ی دیگری که باعث می شود این میز «مذاکره» را با میز «گفتگو» اشتباه نگیریم. یکی از کارگران با خشم و تمسخر می گوید «حتی اگر هم در یک کشتی باشیم شما آن بالا روی عرشه‌اید و ما در پایین‌ترین طبقه کنار موشها و کثافت‌ها». همین جمله، میز گفتگو را سر و ته می کند و میز مذاکره را می چیند. آنها می دانند که در «عرصه‌ی عمومی» این کارگرانند که باید در موتورخانه مشغول کار و عرق ریختن باشند تا کارفرمایان در آن بالا راحت تر به مسیر خود یعنی مسیر انباشت سرمایه ادامه دهند. به همین دلیل کارگران با اعتماد به نفس، آمارهای طرف مقابل را به پرسش می کشند و کارفرما را بابت پشت پا زدن به قرارداد حقوقی که دو سال پیش امضا کرده‌اند بازخواست می کنند. مذاکره به نتیجه نمی رسد. کارگران به دادگاه شکایت می کنند، دست به اعتصاب می زنند، انبارهای کارخانه را می بندند و با اجتماع مقابل ساختمان شهرداری درخواست می کنند رئیس جمهور فرانسه در ماجرای دادگاه از آنها حمایت کند.



اینجاست که پای نیروی دیگری در این نبرد باز می شود: ماشین دولت. کارگران با حرکت‌های حساب شده‌ی خود در چارچوب قوانین کشور فرانسه خیلی زود موفق می شوند حمایت (صوری) دولت را جلب کنند. مشاور امور اجتماعی رئیس جمهور خیلی سریع با آنها تماس می گیرد و رئیس جمهور هم در سخنان خود از آنها دفاع می کند. با اینحال در اولین جلسه مذاکره، مشاور رئیس جمهور نسبت به انتظار کارگران تذکر می دهد: «در قانون اساسی روی آزادی بنگاه‌ها تاکید شده، یعنی هر بنگاهی آزاد است کسب و کاری را شروع کند یا آن را ببندد» و البته مسئله بررسی قرارداد را هم به دادگاه واگذار می کند و تاکید می کند دولت نمی تواند هیچ دخالتی در ماجرای دادگاه داشته باشد چراکه «اینجا به کشور دموکراتیکه، ... ما این امکان رو نداریم که در کار قضاوت دخالت کنیم. چون باید استقلال قوه‌ی قضائیه رو حفظ کرد» و البته وقتی وکیل کارگران روی مسئولیت «اخلاقی» که بر دوش دولت است تاکید و اشاره می کند که در آن منطقه هیچ موقعیت شغلی دیگری وجود ندارد و بخش عظیمی از این هزار و یکصد کارگر به زودی به حقوق بیکاری

^۱ تبارشناسی خاکستری است، عادل مشایخی، نشر ناهید، چاپ اول، ص ۱۰۰ و ۱۰۱

نیازمند خواهند شد، یکی دیگر از مقامات حاضر در جلسه معنای «دموکراسی» موردنظر دولت را شفاف‌تر بیان می‌کند: دخالت دولت پیغام منفی به سرمایه‌گذاران خارجی خواهد فرستاد و آنها دیگر در این کشور سرمایه‌گذاری نخواهند کرد و «هیچ کس نمیتونه انکار کنه که ما هم به اونها محتاجیم». یکی از نمایندگان سندیکا، لوران آمادئو (ونسان لدون) تمامی این حرف‌ها را چنین خلاصه می‌کند: دولت زمانی که شرکت بی‌هیچ ضمانت اجرایی آن قرارداد را با کارگران بسته از کارفرما حمایت و حتی به آنها کمک مالی کرده است، ولی حالا از هر نوع مداخله‌ای در کار دادگاه یا پشتیبانی واقعی از کارگران معذور است. یک بنگاه اقتصادی می‌تواند با حمایت دولت هر زمان که دلش خواست کسب و کاری را شروع کند و هر وقت دلش خواست آنجا را ببندد. ولی کارگران هیچ پشتوانه‌ی واقعی و موثری ندارند.

در چنین شرایطی عجیب نیست که دادگاه هم کارفرما را محق دانسته و رای به تعطیلی کارخانه می‌دهد. و البته کارفرما لطف می‌کند و غرامت و سنواتی «فراقانونی»، یعنی بالاتر از سطح تعیین شده توسط دولت، برای آنها در نظر می‌گیرد به شرط آنکه کارگران سر کار برگردند و انبارها را آزاد کنند تا آخرین سفارشات مشتریانش را هم تحویل دهند. با این حال کارگران باز هم کوتاه نمی‌آیند. آنها با اعتصاب خود، با دست از کار کشیدن به عنوان تنها گزینه‌شان روی میز مذاکره، نشان می‌دهند که تولید بر خلاف آنچه گفته می‌شود محصول سرمایه و از صدقه سر به اصطلاح "کارآفرینان" نیست. مبنای تولید طبقه‌ی دیگری است که نیروی کار خود را می‌فروشد چون ابزار تولید در انحصار سرمایه است. این واقعیت فقط در جایی که ماشین اجتماعی تولید سرمایه‌دارانه با اختلال مواجه می‌شود و کارگران دست از کار می‌کشند خود را علناً نشان می‌دهد. اما مادامی که کارگران مشغول کارند، واقعیت به شکل بتواره‌ای وارونه بازنمایی می‌شود. هر چند منطق لیبردویی این بتوارگی را نباید دست کم گرفت. چرا که همان‌طور که در فیلم می‌بینیم، این منطق ناخودآگاه بخش اعظمی از کارگران را، دست کم در کشورهای پیشرفته، طوری شکل داده که سقف مطالبات‌شان در مذاکرات با کارفرما به تداوم بهره‌کشی و کار اجباری تقلیل یافته است و صرف اینکه امنیت شغلی داشته باشند و ماه به ماه دستمزد بگیرند احساس خرسندی و پیروزی می‌کنند.

بدین ترتیب در این میدان بازی از پیش شکست خورده، کارگران درخواست تازه‌ای مطرح می‌کنند و آن ملاقاتی با رئیس اصلی گروه صنعتی دیمکو آلمان است. برای رسیدن به این هدف ابتدا سعی می‌کنند مقامات

دولتی فرانسه را تحت فشار قرار دهند و از آنجا که مهمترین کارکرد ماشین دولت، حفظ انقیاد کارگران و تلاش برای نگه داشتن آنها در محدوده‌های مقرر است وزیر کار فرانسه هم وارد ماجرا می‌شود ولی راه به جایی نمی‌برد و تماس‌های او با هاووزر، رئیس دیمکو بی‌نتیجه می‌ماند. کارگران که پی می‌برند دولت خواست و قدرتی برای چانه‌زنی در این میانه ندارد، به دفتر مرکزی کارخانه در پاریس می‌روند تا از آن طریق درخواستشان را پیش ببرند. البته تجمع آرام آنها در آنجا به نتیجه نمی‌رسد و پلیس ضدشورش دولت آنها را با اعمال زور بیرون می‌کند. مشاور رئیس‌جمهور بار دیگر دستپاچه می‌شود و جلسه‌ای برگزار می‌کند. همان ابتدا «حمله» کارگران را تقییح می‌کند و هشدار می‌دهد چرا علی‌رغم آنکه می‌دانند دولت از آنها حمایت می‌کند «تصویری فاجعه‌آمیز» از خود می‌سازند و البته به مدیرعامل کارخانه دیگر پرن هم که به جمع اضافه شده گوشزد می‌کند «قسم می‌خورم این دفعه، اگر در این جلسه امروز، راهی برای ادامه‌ی گفتگو باز نشود، همه چیز از دستمون خارج می‌شه.»



در این حین، دوماه مبارزه مداوم، فشارهای عصبی و بی‌نتیجه کم‌کم نیروهای بسیاری را از پا می‌اندازد. در نبود اتحادیه‌های قوی و بین‌المللی کارگری و صندوق‌های منظم برای کمک به اعتصاب‌ها، کمک‌های پراکنده دیگر کارگران کفایت نمی‌کند و غرامت پیشنهادی کارفرما در صف متحد کارگران شکاف می‌اندازد. اینجاست که برای اولین بار متوجه می‌شویم فقط با یک سندیکا روبه‌رو نبوده‌ایم. «سندیکای مستقل کارخانه پرن» حالا تصمیم می‌گیرد صف خود را جدا کند و غرامت را بپذیرد. صحبت‌های عضو جدیدی از اعضای اجرایی کارخانه که به تازگی به جمع آنها پیوسته است و تاکید می‌کند این تفرقه همان چیزی است که مدیران از دو سال پیش حین بستن قرارداد امیدش را داشتند تا آنها را به جان هم بیندازند هم اثری نمی‌کند. مزد بالاتری که او می‌گیرد بهانه‌ای می‌شود تا حرف‌های او هم شنیده نشود و یکی دیگر از حربه‌های سرمایه یعنی سلسله‌مراتب مزدی موثر می‌افتد تا صف متحد کارگران عوض گسترده شدن کوچک و کوچک‌تر شود.

پس از آنکه پلیس جمع کوچک مخالفان بازگشت به کار را دوباره با اعمال زور از کارخانه بیرون می‌کند، کارگران از پای نمی‌نشینند. آنها به کارخانه دیگر پرن در پانصد کیلومتری آژن می‌روند و با هماهنگی سندیکا آنجا کارخانه را به اعتصاب می‌کشاند تا ملاقاتی با هاووزر ترتیب داده شود. سرانجام پس از کشمکش‌های

بسیار موفق می‌شوند هاوزر را که تا پیش از این جواب تلفن وزیر فرانسه را هم نمی‌داده به پای میز مذاکره بکشاند. علاوه بر این خریدار تازه‌ای برای کارخانه پیدا می‌کنند که متخصصان دولتی پیشنهاد او را «بسیار عملی و موفقیت‌آمیز» ارزیابی می‌کنند. صف متحد نماینده‌های کارگری ابتدای فیلم دوباره شکل می‌گیرد و همه در جلسه شرکت می‌کنند. کارگران که در این مدت از شنیدن حرفهای تکراری کارفرمایان در باب قانون بازار به تنگ آمده‌اند، دیگر طاقت این را ندارند که بشنوند شرکتی که سال گذشته چنان سودی داشته که هیچ رقیب دیگری در این حوزه به گرد آن هم نرسیده «توان رقابتی» اش ته کشیده است. به همین دلیل به محض آنکه متوجه می‌شوند دیمکو قصد ندارند پیشنهاد خریدار را بپذیرد تنش در جلسه بالا می‌گیرد. آمادئو صراحتاً فریاد می‌زند که تنها دلیل این است که آنها قصد ندارند رقیبی در این زمینه برای خود بوجود بیاورند و کارخانه را نمی‌فروشند چون علی‌رغم ژست‌های انسان‌دوستانه‌شان زندگی کارگران برایشان پیشیزی اهمیت ندارد: «شغل ما برایتان اهمیتی ندارد، تنها چیز مهم برای شما ترانزنامه‌ها و سهامداران‌تان هستند تا بتوانید بیشتر جیب‌هاتون رو پر کنید».



هاوزر هم که تمام مدت با خونسردی و تبختر از پاسخ دادن صریح طفره می‌رفت و با نیش و کنایه برخورد می‌کرد به آمادئو گوشزد می‌کند که کار را به «توهین شخصی» نرساند، و با تمسخر تاکید می‌کند که «عدم پذیرش واقعیت‌های بازار، یعنی میل به جهانی دیگر و زندگی در جهانی دیگر» که فرسنگ‌ها با واقعیت زندگی کنونی فاصله دارد. البته که در این جلسه هم نماینده دیمکو به سرعت از قانون کمک می‌گیرد: «بخشید اجازه بدهید از منظر قانون به مسئله نگاه کنیم. قانون فرانسه گروه را ملزم کرده است که خریداری پیدا کند. درست. ولی نمی‌گویید که دیمکو باید حتماً آن را به هر کس که خریدار بود بفروشد». جلسه از قرار بی‌نتیجه به پایان می‌رسد. بیرون جلسه از خلال گزارش‌های تلویزیونی می‌فهمیم که کارگران به شدت عصبانی شده‌اند و بین خودشان هم دوباره بحث بالا گرفته و عده‌ای می‌خواهند غرامت را بپذیرند. در همین اثنا گروه خشمگینی از کارگران هم به سمت هاوزر حمله می‌برند. او که به شدت ترسیده است پشت بادیکارد هایش پناه می‌گیرد و به هر مصیبتی شده خود را به ماشینش می‌رساند. ولی کارگران قبل از آنکه پلیس و نماینده‌های کارگری سر برسند ماشین را که راننده و بادیکاردها و هاوزر در آن بودند چپ می‌کنند و در این ماجرا جراحات جزئی به هاوزر وارد می‌شود.

بازتاب منفی این اتفاق در رسانه‌ها و عکس‌العمل شرکت دیمکو که سیزده نفر از کارگران حاضر در صحنه را بدون پرداخت هیچ سنواتی اخراج می‌کند و از ادامه‌ی هرنوع مذاکره‌ای انصراف می‌دهد به‌علاوه واکنش دولت که این حرکت را به‌شدت تقبیح می‌کند و اعلام می‌کند از این پس هیچ نقشی در ماجرا ایفا نخواهد کرد تنش میان کارگران را به‌نهایت می‌رساند. در جلسه‌ای که بین جمعی از کارگران با نمایندگانشان برگزار می‌شود آمادئو و دوستانش مسئول این اتفاقات شناخته می‌شوند چرا که با «آرمان‌گرایی» خود عرصه را بر همه تنگ کرده‌اند و باعث شده‌اند عده‌ای کنترل خود را از دست بدهند. آمادئو در عین اینکه از اتفاق پیش آمده بسیار متاسف است قبل از اخراجش از جمع فرصت کوتاهی برای دفاع می‌یابد. او در عین اینکه مسئولیت ماجرا را به عهده می‌گیرد می‌گوید نباید فراموش کرد که اگر همه متحد مانده بودیم این اتفاق می‌توانست پیش نیاید. و به نکته‌ای اشاره می‌کند که یکی از مشکلات اساسی پیش روی همه‌ی جریان‌های چپ است. اینکه طرف مقابل هم همیشه با هم موافق نیستند و در میان خود اختلاف دارند ولی وقتی پای منافعشان به وسط می‌آید همگی متحد می‌شوند و اجازه‌ی هیچ شکافی بین خود نمی‌دهند. آنها می‌دانند چطور باید از منافعشان دفاع کنند. و اضافه می‌کند وقتی طرف مقابل‌شان امثال گروه‌هایی باشند که به دنبال منافع شخصی و ایجاد تفرقه‌اند تا سال‌های سال خیالشان راحت خواهد بود. به عبارت دیگر، آمادئو **عرصه‌ی واقعی گفتگو** را گوشزد می‌کند، گفتگو فقط بین افرادی با **چشم‌انداز طبقاتی یکسان و منافع مشترک** ممکن و ضروری است. در این چشم‌انداز است که باید گفتگو به تکنیکی بدل شود برای سست کردن پیوندهای لیبردونی با سرمایه و محکم کردن پیوندهای طبقاتی برای افزایش توان اثرگذاری و اعمال قدرت در میدان نبرد. در غیاب چنین فضایی، طبقه‌ی کارگر مدام بیشتر و بیشتر تحلیل می‌رود و سقف کوتاه مطالباتش نیز بر سرش آوار می‌شود.

پس از این ماجرا آمادئو دیدار کوتاهی با نوه‌ی تازه متولدش دارد ولی صحنه‌ی بعد برخلاف تصاویر حرفه‌ای که تا به اینجا دیدیم، تصویر لرزانی است که با گوشی موبایل از پشت پنجره‌ای گرفته شده. آمادئو را می‌بینیم که بیرون ساختمان با عصبانیت حرف‌هایی می‌زند و بعد بنزین را روی خود خالی می‌کند و خود را آتش می‌زند. از زبان گزارشگر تلویزیون می‌شنویم که آمادئو مقابل دفتر اصلی دیمکو در آلمان «مرگ

خشونت‌باری» برای خود رقم زده است. شرکت از صحبت مستقیم در این مورد خودداری می‌کند ولی حکم اخراج آن سیزده نفر را پس می‌گیرد و برای ادامه مذاکرات اعلام آمادگی می‌کند.

ممکن است عمل آمادئو و بسیاری از جهت‌گیری‌های نمایندگان کارگری در مورد خشونت و حتی نسبت آنها با کارگران که همچنان تا حد زیادی فردمحور است سوال‌برانگیز باشد. ولی نباید فراموش کرد که آمادئو یا کل جمع آنها را نباید قهرمان انگاشت. آنها تا حد زیادی محصول شرایطی هستند که اتحادیه‌های کارگری و سازماندهی‌های گسترده در مصاف با قهر روزافزون سرمایه به محاق رفته‌اند. آمادئو دست کم با مرگ خود نشان می‌دهد که او با هر نوع خشونتی مخالف نیست. حتی نمی‌شود انکار کرد که اگرچه در فیلم همه‌ی گفتارها در تقییح هر نوع حرکتی است که ممکن است توسط رسانه‌ها و افکار جمعی خشونت‌بار خوانده شود، خود تصویر تا حدی چیز دیگری می‌گوید. بعید است کسی با کارگران همدل باشد و غرور نفرت‌انگیز و مبادی آداب بودن پوشالی کارفرماهای جلسه او را به خشم نیاورده باشد و صحنه‌ای که همه‌ی اینها دود می‌شود و به هوا می‌رود و او مستاصل چسبیده به بادیکاردش فرار می‌کند برایش هیچ لذتی نداشته باشد. یا صحنه‌ای که او را با آن نزار از ماشین پیاده می‌کنند ناخودآگاه قهقهه سر ندهد. کارگردان در نحوه‌ی روایت ماجرا کاملاً با ما هم همدل است.

مسئله اما همان حرفی است که ابتدای فیلم آمادئو به یکی از کارگران خشمگین ابتدای فیلم گوشزد می‌کند: «در دعوا باید از عقلت کمک بگیری» و این یعنی در هر میدان نبرد مشخص باید تاکتیک‌ها را با دقت انتخاب کرد. در شرایطی که دولت مسلح به انواع و اقسام تکنولوژی‌های انضباطی و امنیتی است و هر لحظه منتظر بهانه‌ای است تا بتواند زور عریان خود را به نمایش بگذارد و جلوی هر نوع حرکت رهایی‌بخش را به اسم خشونت بگیرد و عرصه را تنگ‌تر کند باید هوشیارانه عمل کرد. به همین ترتیب، آمادئو در شرایطی که از جمع بیرون انداخته شده و همه‌ی راه‌ها را برای ایجاد اتحاد بین هم‌زمانش بسته می‌بیند حرکتی را انتخاب می‌کند که به نظرش می‌تواند سوژه‌های حاضر در آن میدان را متاثر سازد و به حرکتی جدید وادارد. اگر این کار او دستاوردی داشته باشد نه در عقب‌نشینی مختصر گروه صنعتی دیمکو که در چهره‌های متفکر و متاثر هم‌زمان سابقش است که برای مراسم او دوباره گرد هم آمده‌اند.

در واقع مسئله این نیست که آیا این جمع کارگران موفق خواهند شد در عرصه‌ی قانون‌های از پیش مقرر کاری از پیش ببرند. فیلم به خوبی نشان داده که بحران قرار نیست با گفتگو یا حتی مذاکره‌ای در محدوده‌های تعیین‌شده حل شود. بحران ذاتی سرمایه است. و مادامی که سرمایه با مقاومت و اعتراض نیروی کار مواجه نباشد به روند عادی بهره‌کشی و انباشت خود ادامه می‌دهد. و البته اگر سرمایه زمانی به مطالباتی از قبیل کاهش زمان روز کاری و افزایش دستمزد تن داده و عقب‌نشینی کرده، رفته‌رفته آبدیده‌تر شده و تاکتیک‌ها و تکنیک‌های لازم برای مقابله با بحران را خلق کرده و راه‌گریز خود را پیدا کرده است. کوچ کارخانه‌ها به کشورهایی که نیروی کار ارزان‌تر و اتحادیه‌های ضعیف‌تر دارند و در این فیلم هم به تصویر درآمده یکی از همین تاکتیک‌هاست؛ و البته تاکتیک‌های دیگری هم در کار است از قبیل نوآوری‌های فناورانه، مداخلات سیاسی (پشتیبانی از اتحادیه‌های هم‌سو و سرکوب اتحادیه‌های ناهم‌سو)، و تاکتیک استفاده از قراردادهای چندلایه‌ای با شرکت‌های پیمانکاری جانبی که مسئولیت شرکت را در قبال کارگران به حداقل می‌رساند و نیز انواع و اقسام قراردادهای موقت و خارج از شمول قانون کار. نباید فراموش کرد که بحران واقعی برای سرمایه وقتی بروز می‌کند که نیروی کار قدرت چانه‌زنی پیدا کرده و حق خود را طلب می‌کند.

بنابراین مسئله این است آیا مبارزات طبقه‌ی کارگر و جریان‌ات چپ هم می‌تواند نقاط قوت و ضعف خود را ارزیابی کند و تکنیک‌ها و تاکتیک‌های خود را جلوتر از سرمایه به کار بگیرد؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان امیدوار بود از دل کارگران انتهای فیلم، این بار جمعی دیگر شکل بگیرد. جمعی که دقیقاً همانطور که هاووزر به تمسخر ولی از روی ترس به آن اشاره کرد: «میل به جهانی دیگر دارد، میل به زندگی در جهانی دیگر». جمعی که محدودیت‌های «دادخواهی» و حرکت مطابق قوانین سرمایه را دیده و این بار به «دادآفرینی» رو می‌آورد؟^۲ جمعی که وابسته به حضور پررنگ یک فرد نیست و چنان‌مازاد انقلابی را تجربه می‌کند که غرض‌های شخصی کنار برود، جایی که هدف دیگر نه تن دادن به استثمار خودخواسته که کنترل بر هستی اجتماعی و مشارکتی واقعی در ساختن زندگی‌هایی است که به دست سرمایه به نیروی کار صرف بدل شده‌اند.

^۲ برای شرح بیشتر رجوع کنید به مقاله‌ی «درباره بورژوازی و حکومت قانون»، عادل مشایخی، سایت دموکراسی رادیکال، ۱۳۹۹/۰۴/۱۴



ناصری، مجتبی. «آنکه نمی‌جنگد پیشاپیش شکست خورده است»، *دموکراسی رادیکال*، ۱۳۹۹ / ۰۴ / ۲۷.

دریافت از: <https://radicald.net/8rmr>

